

گفتم کولبرها زیر بهم‌ن مانده‌اند و غریبانه جان باخته‌اند…

گفت:کولبر چیست؟

گفتم کولبرهای سردشت را می‌گویم…

گفت:سردشت کجاست؟

و این غریبانه‌ترین خبری بود که شنیدم… خبر مرگ جگرسوز چهار «کولبر» کرد در سقوط بهم‌ن در سردشت.

از بمباران شیمیایی تا…

اولین باری که به سردشت سفر کردم فکر می‌کردم در این شهر مرزی فقط یک درد وجود دارد… درد به جان مانده از بمباران شیمیایی… دردی که از سال ۶۶ تا امروز ادامه دارد و در میان تاول‌ها و سرفه‌های بی‌امان مردمان سردشت رخ می‌نماید. اما این آخرین درد نانم‌م مردم سردشت نیست. روزی که رقت‌م و مهمان شهر کوچک سردشتی‌ها شدم با تمام وجود دانستم که چقدر دردمندند این ساده‌دلان ساده‌پوش.

تایستان بود که اولین سفرم به سردشت را تجربه کردم. راستش خیلی دلپره داشتم قبل رفتن. می‌ترسیدم طاقت دیدن تاول‌ها و سرفه‌های بی‌امان بازماندگان بمباران شیمیایی را نداشته باشم اما اقتدر این آدم‌ها خونگرم بودند و اقتدر دوستی‌هایمان عمیق شد که دردشان، درد من شد و تاول‌هایشان را با تمام وجود درک کردم.

وقتی رسیدم، حوالی ظهر بود. سوز و سسات عروسیی بیا بود اما نه در خانه و تالار، بلکه در پارک سرسبزی کنار میدان اصلی شهر. این باشکوه ترین عروسیی بود که در عمرم دیده بودم. ساده، زیبا، رنگی، شاد، بی‌رِیا…

عروسیشان را دیده بودم اما طاقت دیدن عزایشان را نداشتم…آن‌هم چه عزایی… عزایی که تمام مردمان کردنشین سرزمین‌م را داغدار کرد. این روزها انگار عادت کرده‌ایم به شنیدن خبرهای بد. آن از پلاسکو، این هم از کولبرها سر‌دشت. در یک هفته چهار نفر از کولبران در سرمای مسیر جان خود را از دست دادند که به گفته اهالی با مرگ یک نفر دیگر در بیمارستان، تعداد قربانیان به عدد پنج رسیده است. دو نفر دیگر هم روی تخت بیمارستان در جلال با مرگ هستند.

فاجعه مرگ کولبرها

هر روز کولبرانی‌س که در میان آنسان مردان سالخورده ۷۰–۶۰ ساله هم وجود دارد برای تأمین هزینه‌های زندگی مختصر خانواده، در منطقه مرزی به صف می‌ایستند که کارتن یخچالی سنگین یا چندین حلقه لاستیک چرخ تریلی‌های غول‌پیکر را بر کمر خمیده‌شان بار کنند تا راه بر پیچ و خم کوهستانی پیرانشهر و سردشت را نفس‌زنان در پیش بگیرند و مسافتی چند کیلومتری را طی کنند. اگر کم‌رها نشکند و زانو‌ها یاری کند تازه هیولای سفید بهم‌ن زمستان‌ها بار کنند آن‌ا است که مدام خبر از کوهستان می‌رسد که آوار برفی بر سر قطاری از کولبران ریخته و چند کولبر زیر بهم‌ن مدفون شده‌اند. مثل خبری که همین چند روز پیش شنیدیم…خبر آن بهم‌ن لعنتی…

بهم‌ن، ساعت ۱۰ یکی از شب‌های بهم‌ن ماه حوالی سردشت رخ داد و هفت ساعت طول کشید که اهالی روستای بیوران علیا در منطقه سرچشمه قره‌دان به پیکر کولبران گرفتار در بهم‌ن برسند. وقتی خبر به روستا رسید، ده‌ها نفر از اهالی روستا از زن و مرد گرفته تا پسر و جوان لباس گرم به تن کرده و دل به کوه زدند. سه نفر از کولبران توانسته بودند خود را از زیر برف نجات دهند.

صدای شیون زن‌ها در غم همسر و پسران خود فضا را پر کرده بود، کسی قرار نبود خسته شود و هفت ساعت یک نفس جست‌وجو و برف‌روبی کردند.

آنجا دیگر پلاسکو نبود که تجهیزات و امدادگران حرفه‌ای وارد عمل شوند. بی‌مل بود و زور بازو. هوا در حال روشن شدن بود که آخرین جسد هم از زیر برف بیرون کشیده شد. امدادگران هلال‌احمر و ممدولاس تا با آمبولانس به بیمارستان منتقل و اهالی، کشته‌ها را تشییع کردند.

بر اثر ریزش بهم‌ن،

علی ۱۹ساله، شیراز ۲۷ ساله، هیوا ۲۲ ساله و محمد ۲۱ ساله جان باختند.

البته در زمان ریزش بهم‌ن کسی از شمار افراد گرفتار در آن خبر نداشت و بر این اساس،

مرگ غریبانه کولبرها و برفی که پرده از گمنامی‌شان برداشت

کولبران، شانه‌هایی خموده از سر ناچاری

مرجان حاجی حسینی



شورای هماهنگی مدیریت بحران سردشت، با صدور اطلاعیه‌ای از مردم خواست تا اگر فرد یا افرادی از اعضای خانواده‌شان مفقود و احتمال می‌دهند که در این حادثه گرفتار شده باشد، موضوع را سریع با مراجعه حضوری به پلیس آگاهی اطلاع دهند.

اهالی روستا در غم از دست دادن مردان خود عزادار بودند که دو روز بعد خبر رسید، سه مرد دیگر در میان برف و کولاک گرفتار شده‌اند و در یک قدمی مرگ قرار دارند. این بار امدادگران زودتر از اهالی روستا به آنها رسیدند و نجاتشان دادند.

کولبری هم شد شغل؟

واژه کولبر اقتدر غریبه است که به گوش اکثر ماها نرسیده بود. تا جایی که انگار این واژه چند روزیست که وارد زبان ما شده…درست از روزی که کولبرها زیر بهم‌ن ماندند و در سرمای استخوان‌سوز کوه‌های سردشت جان باختند.

اما واقعا این شغل چیست و به چه کسانی کولبر می‌گویند؟ این سوالی است که این روزها در بی لب‌گردن‌های گاه و بی‌گاه مردم پس از اعلام خبر دردناک سردشت کولبرها مطرح می‌شود و هرکس براساس دانسته‌های پراکنده‌اش جوابی می‌دهد. اما واقعیت این است که کولبران (حمل‌کنندگان) به کارگران مرزی گفته می‌شوند که برای کسب درآمد زندگی خود مجبور به حمل اجناس می‌شوند. آنان چای، پارچه، تلویزیون، کریستال، مواد خوراکی و … را بر شانه‌های نحیف و تکیده خود می‌گذارند تا بدون گمرک از کوه بالا بروند و وارد کشور کنند.

سخن ما نه از بزرگ قاچاقچیان است و نه از باندهای کوچک و بزرگ و هزار حرف بی‌ربط و با ربط دیگر. کالا متعلق به افرادی است که با چند دقیقه و چند کلام تلفنی جنس جابه جا می‌کنند و از نوازی پیامک موجودی حسابشان، تبسم می‌زنند، اما آن مرد ۴۰ ساله نحیف و موی جوگندی کولبر که بیشتر به بالای ۶۰ ساله‌ها می‌ماند؛

برای یک پشته سنگین حدود ۵۰ هزار تومان مزد می‌گیرد. از سر رضایت نیست هیچ. تنها برای روشن ماندن اجاق خانه‌اش است که مباد اجاق سرد شود و رخسار طفلکانش زرد. همین اندک دستمزد «از هیچ بهتر است.»

تعداد زنان و کودکان و جوانانی که کولبری می‌کنند کم نیست، آمار رسمی‌از آن نیز وجود ندارد.

آنها در تمام نوار مرزی آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه پراکنده و بیشتر هم اهل روستاهای مرزی هستند. کولبرها در شهر بانه به دلیل فعال بودن مرز نسبت به جاهای دیگر فعال تر هستند. در کرمانشاه هم وجود دارند،

تقدیر است. مین تنها بلای جانشان نیست. سقوط از صخره و هزار دامگه دیگر باید از سر بگذرانند. در این کار مسایل حیرت‌آور هم وجود دارد؛ «گروه‌های قاچاق که بسه صورت کاروانی مبادرت به این کار می‌کنند، کمتر مورد آسیب واقع می‌شوند، شاید بتوانن به آنها لقب قاچاقچیان رسمی‌داده، کولبرها برای امنیت بیشتر باید وارد چنین گروه‌هایی شوند چون آنها راه را از چاه بازی می‌شناسند».

ناچارترین‌های سرزمین من

اینکه بسیاری از آنها از سر ناچاری‌شانه‌های خود را زیر بار سنگین کالا ستون می‌کنند، شکی نیست. هیچ نهاد دولتی یا غیردولتی هم وجود ندارد که از کولبرها بویژه در مواقعی که آسیب می‌بینند حمایت کند. این قشیه برای افرادی که در آن سوی مرز صدمه می‌بینند حادث است. برخورد‌های تند و نداشتن هر گونه حامی و پشتوانه، امید را در دل این مردمان کم‌رنگ کرده است. «هرساله تعدادی از کارگران کولبر جان خود را در مرزها از دست می‌دهند». مردمان مهربان اینن دیار هنوز از پس این همه سال نگاهشان دوخته به دست مسئولان تا باری را از شانه‌های بی‌مقشان بردارند، نه صرفا از راه برخورد قانونی، بلکه با تدبیر و سیاست.

تنها راه حیات

هر بار که یخچالی را به دوش می‌گیرد، تلویزیونی را روی کول خود می‌بندد یا ۴ گالن سوخت را به پشت می‌گیرد و در گذر از کوهستان بر خطر با خودش می‌گوید «خدایا به امید تو»، می‌داند این بار ممکن است آخرین بار باشد، راهی کوه می‌شود. بارهای سنگینی که به قول بعضی‌ها باید با جر تقبیل آن را جـا به جـا کنند، مردان این سرزمین برای کسب لقمه نانی بر دوش می‌بندند. صاحبان بارها در نزدیکی مرز خودروهایشان را متوقف می‌کنند و منتظرمان هستند تا کولبرها به سراغ شان بروند و وقتی به آن‌ها راه می‌کشند می‌شوند صاحبان بار فرود غصه کالای‌شان را می‌خورند و کسی به فکر کولبر بیچاره و زن و بچه‌هایشان نیست. برخی می‌گویند که آنها به اقتصاد کشور لطمه می‌زنند اما واقعیت این است اصلا دلشان نمی‌خواهد که این اتفاق

مردم مناطق مرزی ایران که اغلب هم کردنشین هستند در چنان محرومیتی به سر می‌برند که روزگار، راهی جز کولبری برای آنها باقی نگذاشته است. در واقع جبر زندگی آنها را به این مسیر سخت و پر خطر وامی‌دارد و آنچه در اینجا آن را «قاچاق» می‌خوانیم در آنجا «تنها راه نجات زندگی» نام دارد. مثل روز روشن است که مردمان سخت‌کوش کرد هم اگر شرایط مساعد و روزگار پررونقی داشتند، شاید هیچگاه پا در این مسیر پرخطر نمی‌گذاشتند

مسیر پرخطر نمی‌گذاشتند، ولی به هر روی، کمبود امکانات، کوتاهی دولت‌ها و سایر مسائل دست به دست هم می‌دهند تا این روزها کولبری در این مناطق به شیوه‌ای رایج برای گذران زندگی بدل شود.

بیکاری اینجا بیشتر بیداد می‌کند

این روزها بیکاری معضل اکثر جوانان جامعه ماست اما این فاجعه در مناطق مرزی بیشتر رخ می‌نماید. در نواحی مرزی استان کردستان بویژه روستاهای مرزی شهرستان میروان به دلیل شرایط طبیعی و ماهیت توسعه نیافته اقتصادی، قادر به عرضه ظرفیت‌های کافی برای اشتغال نیستند و در زمره مناطق منزوی به شمار می‌روند. ویژگی‌های اقتصادی و سیاسی این گونه مناطق ایجاب می‌کند

که مساله نیروی انسانی و اشتغال از ماهیت و ویژگی فوق العاده ای برخوردار باشد و در سطح سیاستگذاری‌های ملی طرح موضوع شود.

با این حال مناطق مرزنشین دارای فرصت‌های زیادی برای انجام عملیات زیرزمینی قاچاق هستند. این شیوه عمل از رایج‌ترین و دیرینه‌ترین اشتغالات مرسوم مردم مرزی بوده و از جمله امتیازات این گونه مناطق به شمار می‌رود.

شرایط کولبری چیست؟

تا ۸۰ ساله! هیچ مهم نیست؛ جنسیت هم رنگی ندارد میان این کوه‌های سخت و سرده مهم بدلی راه است و توان. می‌شود دیپلمه و لیسانسه هم میانشان یافت حتی دانشجو. باید توشه برداشت و دل به کوه زد. باز آمدن یا نیامدن در این ملک دست

حاکمیت حق مردم است

مردم سالاری

ویژه اجتماعی

شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۵ - ۹ جمادی الاول ۱۴۳۸ - ۷ فوریه ۲۰۱۷

سخن اول

فرار رو به جلوی شهردار با نثار جان!



این جملات، بخشی از سخنان شهردار تهران در صحن شورای شهر تهران است. شهرداری که برای نیرداشتن

به سوالات فنی و تخصصی و قبول تقصیر در خصوص آنچه در حادثه پلاسکو مربوط به مدیریت او و مجموعه تحت امرش بود از مفری برای عدم پاسخگویی استفاده کرد و حتی حاضر نشد بدون حاشیه‌پردازی برای التیام آلام مردم داغ‌دیده پایتخت عذرخواهی کند. شهرداری که مدعی است بیش از دو دهه قبل در سطح دکترا در دانشگاه تدریس کرده و البته در این زمینه به گفته خودش ادعایی هم ندارد در احساسی‌ترین جملات خود در یک جلسه کارشناسی از اینکه جانش را فدای مردم نکرده عذرخواهی می‌کند اما نمی‌گوید که مردم از شهردار تهران و مدیرانی که اتفاقا ادعای اداره کل کشور را دارند توقع مدیریت عالمانه، آیندمنگری، برنامه‌ریزی، قانونمداری و تلاش در جهت اجرای صحیح و منبرانه وظایف را دارند نه تلاش برای فدا کردن جان.

در این کشور بسیاری از مردان و زنان هستند که برای فدا کردن جانشان برای اسلام و میهن عطشی بیشتر از آقای قالیباف دارند که بارها و بارها در دفاع مقدس و بزنگاه‌های تاریخی آن را بدون ادعا و سخنرانی به اثبات رسانده‌اند اما هیچکدام‌شان ادعایی مبنی بر این ندارند که با توجه به این احساس و نیت، می‌بایستی در جهت قبول مدیریت‌های کلان و اداره کشور اقدام کنند.

شهردار تهران در بخش دیگری از سخنان خود علی‌رغم اینکه در مجلس شورای اسلامی مدعی بود که از نظر تجهیزات آتش‌نشانی در حادثه پلاسکو مشکلی وجود نداشته، پس از چند روز در شورای شهر نظری دیگر دارد و اظهار داشته که هرگز مدعی نبودیم که تجهیزات ما مدرن است.اگر این تناقض آشکار را به حساب تحت فشار بودن آقای قالیباف بگذاریم بازهم این سوال مطرح می‌شود که چرا بودجه آتش‌نشانی به طور کامل به این سازمان تخصصی پیدا نکرده و اصولا مدرن کردن این سازمان به چه دلیل صورت نگرفته است؟

نکته دیگر اینکه شهردار محترم تهران به وقایع سالهای گذشته اشاره دارد و ضعف مدیریت بحران در سال ۸۲ و دولت‌های گذشته را به رخ منتقدان می‌کشد که جای تعجب دارد. از مدبری که در کمال ادعایی مدعی است که سال‌ها استاد دانشگاه در سطح دکتری بوده و بیش از یک دهه شهردار تهران و مدعی اصلی پست ریاست جمهوری و اداره کشور است توقع این است که مدیریت خود را با دیروز خود مقایسه کند نه با نحوه اداره بحران‌ها در بیش از یک دهه قبل.

اگر بپذیریم که هر مدبری این اجازه را به خود بدهد که در چالش‌ها و بحران‌ها عملکرد خود را با دهه‌های قبل مقایسه کند که هیچگاه نمی‌توان مسئولان را به خاطر کوتاهی و قصور مورد بازخواست و مواخذه قرار داد و همه در هاله‌ای از توجیحات این چنینی که آقای قالیباف به آن اشاره دارد به سر می‌برند و مبرای از هرگونه پاسخگویی می‌شوند.

نکته آخر اینکه آقای قالیباف اشارهای دارد به بحث‌های غیر کارشناسی که ارادهای سیاسی پشت آن قراردارد و باج دادن به ضد انقلاب است. باید به شهردار محترم متذکر شد که اگر فرض را بر این بگذاریم که برخی از مطالبات و برخورد‌ها با شهردار تهران در این روزها گناه و بوی سیاسی داشته است که گفته‌های دیروز شهردار تهران و اشارات کنایه آمیز به برخی ضعف‌های مدیریت بحران در سال‌های گذشته هم دقیقاً همین‌گونه است، این اتفاق چه ارتباطی با ضد انقلاب دارد. آیا شهردار تهران انسان و مدارکی در اختیار دارد که برخی سوالات به زعم ایشان سیاسی چه در مجلس و چه شورای شهر و یا انتقاداتی که از سوی مسئولان و مردم صورت گرفته است مرتبط با مخالفان انقلاب است؟ آیا نباید این شهردارها را هر چند سیاسی در داخل نظام و در دایره علاقمندان به این مردم و کشور و انقلاب تعریف کرد و از مرزبندی‌هایی که در آستانه انتخابات می‌تواند به دوقطبی‌های کاذب منجر شود پرهیز کرد؟

نگاه

سایه شوم مهاجرت بر سر استان خوزستان

مراسم روز جهانی نابیناان در حالی در شهر اهواز با حضور رییس سازمان محیط زیست و مهمانان بی‌المللی برگزار شد که هوای این شهر خاک آلوده شده است و نفس کشیدن شهروندان، ممد حیات و مفرغ ذات نیست بلکه تماما چشم به راه متغییر کلیدی جابجایی هوا یا همان باد است!

در شرایط این چنینی که آلودگی آب و خاک نیز مزید بر آلودگی هوا شده به گفته رییس مجمع نمایندگان خوزستان ۹۵ درصد ساکنین شهر اهواز میل به مهاجرت به استان‌های دیگر را دارند. دلایل این میل به مهاجرت به استان‌های همجوار بسیار واضح است. آب کارون به شدت آلوده شده و ساحل آن مرکز تجمع انواع حشرات مودی و ناقل بیماری است، خاک برخی مناطق به سباسب‌های نفتی آلوده شده و در بحث هوا نیز از فرط هجوم ریزگردها، حتی آسمان رو به تاریکی است و نور خورشید به سختی به زمین می‌رسد.

ریزگردها از چندین جهت مختلف منطقه اهواز را دچار مشکلات اقتصادی و اجتماعی کرده است. این مهمانان ناخونده با منشأ داخلی و خارجی؛ زیستبوم و جامعه گیاهی و جانوری بومی‌این منطقه را به شدت تحت تاثیر قرار داده است. گرد و خاک می‌تواند در فرآیند فتوسنتز، تنفس و تعریق گیاهان تاثیر نامطلوبی بگذارد و باعث رشد ناقص گیاهان و دخالت منفی در باروری و تولید مثل آنها بشود.همچنین عامل بزرگی برای پایین آمدن قدرت دفاعی گیاه در برابر آفات گرما دوست باشد (در چنین شرایطی قطعاً جمعیت آفات بسیار بالا خواهد رفت که می‌توانند به کشتزار‌ها خسارت مالی فراوانی بزنند.) ریزگردها می‌توانند حاملان خوبی برای انواع آلودگی‌های صنعتی و همچنین میکرو ارگانیسم‌های بیماری‌زا باشند.

جانوران بومی‌منطقه به دلیل تنفس هوایی آلوده قطعاً بیمار خواهند شد که باز هم تبعات آن (مانند گیاهان) می‌تواند باعث کاهش زادآوری و گسترش بیماری‌های مربوط به جانوران باشد که آب آمیخته با فاضلاب‌های صنعتی و همچنین هوایی که با ریزگردها آلوده شده است باعث از بین رفتن اجتماعات گونه‌های حساس به آلودگی خواهد شد و بهم ریختگی اکوسیستم تأثیرات بیشماری بر کیفیت زیستی مردم و اقتصاد و اجتماع آنان خواهد داشت و این اثرات سوازی از آثار زیانباری است که ریزگردها بر ریه‌ها و سایر ارگانیزم بدن شهروندان دارد. به غیر از هوای اشباع شده از ریزگردها که زندگی مردم و محیط زیست را در بر گرفته، خاک و محصولات باغی و زراعی آن که یکی از منابع اقتصادی اهواز است نیز در معرض خطر قرار گرفته است. محصولات به دلیل هجوم ریزگردها کیفیت خوبی ندارند و از لحاظ ظاهر نیز مورد پسند واقع نمی‌شوند. خسارات ناشی از علفهای هرز نیز به این خسارات اضافه می‌شود زیرا گیاهان در این شرایط بسیار ضعیف می‌شوند و علف‌های هرز مجالی برای از بین بردن گیاهان پیدا می‌کنند.دامروری منطقه نیز تحت تاثیر چنین مسایلی از رونق خواهد افتاد و مشکلات تنفسی به همراه پایین آمدن سطح تمایل به استفاده از علوفه‌هایی که آغشته به گرد و غبار هستند باعث کاهش رشد دام‌ها می‌شود که مرغ‌داری‌ها نیز با چنین مشکلاتی دست به گریزانند.

با دلایلی که بالا ذکر شد که در راس آنها افت کیفیت زیستی خود مردم است مهاجرت اولین گزینه‌ای است که در جامعه که دچار مسایل خان ریزمت محیطی می‌شوند پیش روی شهروندان قرار می‌گیرد. بعد از مهاجرت ساکنین و نیروهای انسانی، باید منتظر از بین رفتن اقتصاد مبتنی بر تولیدات نخلستان‌ها و کشاورزی که صرفاً مربوط به جلگه خوزستان است باشیم. اقتصادی که سالهاست بر پایه صادرات خرما استوار است با توجه به اینکه ایران رتبه دوم صادرات خرما در جهان را داراست و قسمتی از این صادرات ارز‌زمنند از دل نخلستان‌های خوزستان بیرون می‌آید. کشاورزی پایدار و قدیمی‌این استان (که تحت تاثیر شرایط بد آب و هوایی که اقلیمی و طبیعی نیست بلکه حاصل رعایت نکردن مسایل محیط زیست است) تبدیل به کشاورزی ناپایدار شده است و این مهاجرت با مهاجرتی که به دلیل تنگناهای اقتصادی و بیکاری بوجود می‌آید کاملاً متفاوت است چراکه دلایل آن صرفاً تأمین معیشتی نیست و تمام مشکلات منتج از بحران‌های محیط زیست منطقه یا عوامل جوی است، زیرا جلگه خوزستان با دارا بودن منابع آبی خوب، زمین‌های حاصلخیز جلگه‌ای و مردمانی سخت کوش دارای پتانسیل‌های بالا برای ایجاد شغل است که باید حتی مهاجرپذیر باشد اما در حال حاضر با توجه به مشکلاتی که عمدتاً منشأ آن خطاهای انسانی و مدیریتی است و تبعات رعایت نکردن مسایل محیط زیست را شامل می‌شود میل به مهاجرت در بین ساکنین این شهر قوت گرفته است .

بعد از مهاجرت؛ بالا رفتن آمار بیکاری در استان مقصد و خالی ماندن استان مبدا از نیروی انسانی کافی با توجه به پتانسیل‌های آن اولین مشکلی است که به وجود خواهد آمد. آسیب‌های اجتماعی قطعاً در هر دو استان افزایش می‌یابد. در استان مبدا شرایط بد آب و هوایی باعث تحریک‌پذیری افراد می‌شود و شرایط معیشتی که سخت شده مزید بر علت خواهد شد و در استان مقصد نیز به دلیل بیکاری، نبود امکانات کافی، حاشیه نشینی و مشکلات اقتصادی و درآمدی؛ آسیب‌های اجتماعی به شدت رشد می‌کنند.آسیب‌هایی که با ابعادی پنهان همچون اختلاط قومیتی از سر اجبار و فرهنگ‌های متفاوتی که مجبور به تحمل هم هستند و همچنین مردم استان مقصد قطعاً از این مهاجرت ناراضی خواهند بود تقویت است تا این استان جلگه‌ای، که کانون تشکیل زندگی آن استان نیز کمتر از قبل می‌شود.آسیب‌هایی همچون طلاق، بزهکاری، اعتیاد… و که هزینه‌های بسیار گزافی را به جامعه تحمیل می‌کند .

در شرایطی که اکوسیستم استان خوزستان را خطرات زیادی تهدید می‌کند از مردم خونگرم آن تا اقتصادی که ممکن است به مرز نابودی برسد تا منابع آبی و خاکی و مراتع و محصولات زراعی و باغی؛ تمهیدات مدیریتی خرد و کلان برای نجات محیط زیست آن بسیار ضروری است تا این استان جلگه‌ای، که کانون تشکیل زندگی بسیاری از انسانها از دیرباز تا به امروز بوده است دستخوش فروپاشی جمعیتی و اقتصادی و اجتماعی نشود.